



## از «استعمار» تا «جهانی شدن»: تحولات «اقتصادی»، دگرگونی‌های «سیاسی» و مسأله «آگاهی»



دکتر نیره دلیر\*

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده\*

تفکر درباره نسبت تحولات «اقتصادی» در شکل‌گیری دگرگونی‌های «سیاسی» بزرگ در حوزه بین‌الملل در یک سده گذشته محل تأمل جدی متفکران علوم سیاسی و اجتماعی بوده است. بر این مبنای، پرسش اصلی پژوهش این است که چگونه تحولات اقتصادی در گذر از عصر «استعماری» به عصر «جهانی شدن» نقش محوری در تحولات بین‌المللی ایفا کرده و نظام «آگاهی» چگونه به صورت‌بندی این روند یاری رسانده است؟ پژوهش با روش «تبیین تاریخی» و رویکرد «تاریخ اقتصادی» این فرضیه را مطرح می‌کند در قرن بیستم سرمایه‌داری با شیوه تولید اقتصاد «آزاد» و «بازاری جهانی» مبتنی بر تولیدات صنعتی با توجه به اولویت ایالات متحده، بر سرمایه‌داری با شیوه تولید «محلی» بر اساس مناسبات استعماری تفوق یافته که به زایش عصر «جهانی شدن» منتج شده است. سایر یافته‌ها نشان می‌دهد صورت‌بندی‌های نظام آگاهی در جوامع «مرکز» و «پیرامون» اهمیت بسزایی در فهم فرآیند تبدیل این دو روند در قرن بیستم ایفا کرده است.

### کلیدواژگان

استعمار، جهانی شدن، اقتصاد، سیاست بین‌الملل، آگاهی.

### مقدمه

جهان استعماری در نیمه نخست سده بیستم پس از تجربه دو جنگ جهانی هولناک با تأملی جدی بر رشد بی‌رویه صنعتی شدن و کم‌توجهی به سایر نیازهای بشریت با انتقادات گسترده اصحاب علوم انسانی مواجهه شد. عبور انسان مدرن از زیست استعماری، جنگ‌های جهانی و گفتمان دموکراسی خواهی، فضای جدید و متفاوتی را می‌طلبد. فضای جدید متأثر از نیاز سرمایه‌داری لیبرالی و تسلط بر بازارهای جهانی از مدت‌ها پیش در ایالات متحده آمریکا آغاز شده بود و با رهبری آمریکا در دوران پساجنگ‌های جهانی فرصت کم نظیری برای عرض اندام این کشور در عرصه بین‌المللی به وجود

\* دانشیار و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. / نویسنده مسئول / ایمیل: [n.dalir@ihcs.ac.ir](mailto:n.dalir@ihcs.ac.ir)

آورده بود. اروپای بی رمق از دو جنگ بزرگ در پی خواست سرمایه‌داری لیبرالی آمریکایی مجبور به عقب نشینی از متصرفات استعماری خود گردید و میدان را برای رقیب تازه نفس و پر قدرت باز گذاشت. مساله نگاه کلان بر بازتاب تحولات و مقتضیات اقتصادی در دگرگونی‌های سیاسی بین‌المللی به ویژه پس از تسلط سرمایه‌داری بر دنیای غرب با تمرکز بر قرن بیستم است. این که چگونه خواست‌های اقتصادی بر تحولات سیاسی تاثیر می‌گذارند؛ و این که در تبیین مقتضیات زیست بشری و شیوه افکار و اندیشه‌های آزادیخواهی تبلور می‌یابند و زندگی جوامع را متحول می‌سازند. و اینکه «مسئله‌مند» سازی نظام «آگاهی» و صورت‌بندی‌های مکرر پیکره‌های دوگانه مفهومی، چگونه فرآیند استعمار تا جهانی شدن را روشن می‌سازد. بشر مدرن از مرحله زیست آرمانی به زیست اقتصادی-اندیشه‌ای نزدیک‌تر شده و بسیاری از شئون زندگی وی تحت تاثیر استلزامات نظام سرمایه‌داری تعریف جدیدی یافت. این تعریف جدید با اندیشه‌های آزادی‌خواهانه منطبق گردید. از این رو، نظام سرمایه‌داری لیبرالی بنا به خواست و نیازهای اقتصادی خود «نظام اندیشگی» خود را مدون و ترویج می‌کرد و «آگاهی» تولید شده، تمایلات اقتصادی را با گرایش‌های سیاسی هم‌ساز می‌ساخت. بنابراین دیالکتیک فضای «سرمایه‌داری با شیوه استعماری» و «سرمایه‌داری بر پایه اصول لیبرالیستی و اقتصاد بازار آزاد» به سنتر جدیدی یعنی پدیده‌ای به نام «جهانی شدن» منجر شد. آنچه مساله پژوهش را متمرکز می‌سازد ورود دنیای استعماری به فضای جهانی شدن بر اساس مقتضیات اقتصادی موثر بر دگرگونی‌های سیاسی، شناخت نظام آگاهی که این تحولات و کنش و واکنش‌های آن را قادر است صورت‌بندی نماید.

پرسش اصلی این است نیازهای اقتصادی چه نقشی در گذر از عصر «استعماری» به عصر «جهانی شدن» در عرصه تحولات بین‌المللی ایفا کردند؟ و نظام آگاهی چگونه صورت‌بندی آن را هموار ساخته است؟ روش پژوهش شیوه «تبیین تاریخی» و رویکرد «تاریخ اقتصادی» و نگاه «کلان محور» بوده و اهداف پژوهش بررسی تفوق سرمایه‌داری لیبرالی آمریکا در نظام سیاسی بین‌الملل با استفاده از شیوه تولید اقتصاد «آزاد» و «جهانی» بر سرمایه‌داری با شیوه تولید «محلی» بر اساس مناسبات «استعماری» و دلایل زایش عصر «جهانی شدن» از درون پدیده استعمار با توجه به دلایل اقتصادی و «آگاهی» مولد سرمایه‌سالاری را نشان می‌دهد. همچنین نظام آگاهی و دیالکتیک دستگاه معرفتی جوامع مرکز-پیرامون در تعریف و ایضاح این روند قابل صورت‌بندی است.

## ۱- پیشینه موضوع

مطالعات بسیاری در حوزه شرق‌شناسی، استعمار و جهانی شدن صورت پذیرفته و آثار بسیاری به چاپ رسیده است؛ اما در اینجا تلاش شده با رویکرد «کلان نگر»، بر اساس تحولات بین‌المللی از منظر «تاریخ اقتصادی» به درهم تنیدگی گریزناپذیر «اقتصاد» و «سیاست» و صورت‌بندی نظام «آگاهی» نگریسته شود. بر این مبنا تأملات نظری دو مرحله تاریخی یعنی «استعمار» و «جهانی شدن» و همچنین تاثیر استلزامات اقتصادی در وقوع تحولات سیاسی بین‌المللی روشن می‌شود. فردریک کوپر، مورخ

<sup>۱</sup>. Problematization

و نظریه‌پرداز استعمار، نظریه‌ای را مطرح کرده که بر اساس آن، استعمار پدیده اقتصادی و سیاسی طی یک فرآیند معرفت‌شناختی است. در واقع، استعمار نه تنها بر قلمرو و منابع مادی، بلکه بر تولید دانش و چگونگی شناخت جهان نیز تأثیر گذاشته است. کوپر معتقد است که استعمار، دانش و مفاهیم خاص خود را تولید کرده و این دانش، به نوبه خود، برای توجیه و تداوم استعمار به کار رفته و بر این باور است که رابطه دیالکتیکی استعمار و دانش موجب می‌شود دانش استعماری به استعمار مشروعیت بخشیده و استعمار نیز تولید این دانش را تسهیل کند. نظام‌های آموزشی استعمارگران بر نحوه «تفکر» و «شناخت» مردم در جوامع پسااستعماری تأثیر گذارده؛ و روایت‌های تاریخی تولیدشده همچنان مورد پذیرش بسیاری از جوامع پسااستعماری هستند و بر درک مردم از «هویت» و «تاریخ» خود تأثیر دارد. در واقع استعمار؛ فرآیندی پیچیده‌تر از تسلط سیاسی و اقتصادی است و بر «شناخت» و تولید «دانش» تأثیر گذار است. نظریه کوپر تجدید نظر در مورد دانش استعماری و تولید روایت‌های جایگزین را تشویق می‌کند (Cooper, 2005: 1-339). آنچه در این مقاله افزون بر دیدگاه کوپر مطرح می‌شود توجه بر نظام آگاهی و دانش جوامع مستعمره و تأثیر آن بر دانش تولید شده در جوامع استعماری است. تسهیل این چرخش آگاهی و به جریان افتادن دانش مستعمرات از طریق نظام آگاهی سرمایه‌داری در دیالکتیک مقتضیات اقتصاد و سیاست از طریق پیوند نظام آگاهی جوامع مرکز-پیرامون؛ همچنین پرورش مرحله ضد شیوه استعماری و ظهور جهانی شدن از منظر اقتصاد لیبرالی و تحولات بین‌المللی.

از آخرین آثار پژوهشی متأخر از سه کتاب نام برد: نخست ریشه‌های استعماری اندیشه اجتماعی مدرن؛ که ریشه‌های نظریه‌پردازی اجتماعی فرانسه در زمینه استعمار و تأثیر امپریالیسم بر تولید علم اجتماعی فرانسه را می‌کاود (Steinmetz, 2023: 1-576). کتاب دیگر استعمار خود را می‌بلعد: افول فرانسه-آفریقا تحلیلی از روابط پسااستعماری فرانسه و کشورهای آفریقایی<sup>۱</sup> و بررسی استمرار نفوذ سیاسی و اقتصادی فرانسه (Prunier, 2025: 365) را ارائه می‌دهد. کتاب سوم آزمایشگاه تاریک ارتباط بحران اقلیمی با میراث علمی و نژادی سرمایه‌داری اروپایی و استعمار، با رویکرد میان‌رشته‌ای و توجه ویژه به جوامع جزیره‌ای و دانش بومی (Goffe, 2025: 384) می‌توان نام برد. هر سه این آثار به دانش و مفاهیم و دیالکتیک آن در جوامع مرکز و پیرامون توجه دارند. هر چند صورت بندی نظام آگاهی در مقاله پیش‌رو تمرکز داده شده است.

مقاله «استعمار نو چه شد؟ ظهور و سقوط یک مفهوم انتقادی» دوران استعمارزدایی، و مفهوم نواستعمار به عنوان ابزاری قدرتمند، ایدئولوژیک و تحلیلی در خدمت جنبش جهانی ضد استعمار برای محکوم کردن تداوم روابط بین استعمارگران سابق و کشورهای تازه استقلال یافته را طرح کرده است. مقاله استدلال می‌کند بحران محبوبیت جهانی شدن در دهه ۲۰۱۰ فضا را برای بازگشت مفاهیم انتقادی در تحلیل سیاست بین‌الملل و از جمله استعمار نو ایجاد کرده است (Delgi Esposti, 2024: 1-24). همچنین هدف مقاله «رشته بین نئولیبرالیسم، نئوامپریالیسم و جهانی شدن» کشف رمز و راز،

<sup>۱</sup>. Francafrigue

رشته‌های بسیار پیچیده بین نئولیبرالیسم، نئوامپریالیسم و جهانی شدن و همچنین مفاهیم و بحث‌های دوگانه‌ای بین مفاهیم است. امپریالیسم آخرین وضعیت استعمار با برده‌داری، استعمار، استعمارنو، نئوامپریالیسم، نئولیبرالیسم پیوند خورده و همه آنها در جهانی شدن هم‌گرا هستند (Ezechi, 2023: 33-41).

## ۲- چهارچوب مفهومی

استعمار: معنای لغوی: کلمه استعمار که معادل Colonialism به کار می‌رود، (مصدر عربی: ساختن و آماده کردن) زبان فارسی معنای اصلی آن سکونت در منطقه‌ای به منظور عمران و آبادانی است. مفهوم Colonialism از ریشه لاتین Colonus است و برای توصیف کشاورزان مستأجر در امپراتوری روم استفاده شده که همیشه به مالکان زمین بدهکار بودند و به نوعی به برده آن‌ها تبدیل می‌شدند. بنابراین، این مفهوم اغلب به معنای فرایند سلطه و تغلب تعریف شده است. پدیداری که پیش از دوران مدرن نیز وجود داشت و به توسعه قلمرو کشورهای غالب اطلاق می‌شد (Kohn & Reddy, 2023). اما پدیده استعمار از قرن شانزدهم پدیده‌ای اقتصادی - سیاسی تصویر شد که طی آن کشورهایی که اغلب آن‌ها جزو کشورهای اروپایی بودند به دنبال کشف، غلبه، و سکونت در سرزمین‌های دوردست برآمدند. بنابراین این مفهوم در بطن خود با مفهوم قدرت عجین شد، زیرا معنای غلبه بر دیگر مناطق و کشورها برای بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی را به همراه داشت. بررسی دقیق در باب اصطلاحات Colonies, Colonisation, Colonialism, نک: (Sommer, 2011: 183; & Horvath, 1972: 45-57) مفهوم استعمار از دیدگاه‌های مختلف توسط صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان متعدد بررسی شده است. دشواری بدست دادن یک تعریف پایه و جامع از این مفهوم به این خاطر است که پدیده استعمار به دلیل ویژگی‌هایی چون: تاریخی بودن، موجودیت استمرار یافته تا کنون، چند بعدی بودن، تنوع وجودی در جوامع مختلف، از هرگونه تن دادن به تعریف نهایی سرباز می‌زند.

مفهوم استعمار در نهایت در ادبیات سیاسی به مفهوم تسلط بر جوامع دیگر و غارت منابع آن‌ها توصیف شد. به این معنا، استعمار با ادعای ایجاد تمدن جدید در جوامع مستعمره شده و رساندن آن‌ها به مرحله آزادی و رشد، مدعی تسلط بر این قلمروها شد، زیرا براساس این الگو چنین ادعا می‌شد که برای طی کردن این فرایند نظام‌های استعماری باید حتی با زور به سرزمین‌های دست‌نخورده یا رشدنیافته گسترش یابند و از منابع آن‌ها استفاده کنند. پدیده استعمار بر این اساس، به‌عنوان ایده غالب، نظام فکری و ایدئولوژی مشخصی را سامان داد که به دنبال اعمال نظم اجتماعی و فرهنگی بود. در این قالب کشورهای استعمارگر به دنبال تغییر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی این مناطق برآمدند. فرایندی که به ابژه شدن جوامع مستعمره شده به دست استعمارگران انجامید و به دنبال تغییر و اعمال نظم جدید بر این جوامع بود.

جهانی شدن: «جهانی شدن» پدیده‌ای متأخر و ناشی از روند صدور سرمایه و نیز به همراه شکل‌گیری ابزارهای «ارتباطی» و همچنین «رسانه‌های جمعی» و در کنار آن «صدور سرمایه» است. تفاوت جهانی شدن در دنیای معاصر با نمونه‌های پیشین در این است که این مفهوم بر مفهوم «مدرنیته»

ابتداء یافته است. به این معنا که دنیای مدرن دارای استلزاماتی است که فرایند جهانی شدن را ایجاب می‌کند. در فضای پساجنگ‌های جهانی آمریکا پیشگام جریانی شد که نیاز داشت مقابل طوفان ایدئولوژی چپ، هم از منظر «اندیشه‌ای - آگاهی» و هم قدرت «اقتصادی» توان هم‌آوردی و به زانو درآوردن رقیب را داشته باشد. این جریان «جهانی شدن» نام داشت.

آگاهی: به فرآیند کلی تولید و بازتولید ایده‌ها، باورها و گفتمان‌ها در یک جامعه اشاره دارد. این مفهوم بیشتر به جنبه‌های ذهنی و نحوه درک جهان، توسط افراد و گروه‌ها مربوط است. همچنین «دستگاه معرفتی» به ساختارها، نهادها و ابزارهای مشخصی اشاره دارد که این آگاهی را تولید و توزیع می‌کنند. این می‌تواند شامل دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، مراکز تحقیقاتی، مدارس و حتی زبان شود. به عبارت دیگر دستگاه معرفتی ابزاری است که نظام آگاهی مدرن را در جوامع مختلف بازتولید، تولید و نهادینه می‌کند.

### ۳- تاریخچه

نخستین کلنی‌های اولیه تشکیل دهنده ایالات متحده آمریکا با برپایی جنبش آزادیخواهانه در انتهای قرن هجدهم (۱۷۷۵-۱۷۸۳) توانستند از بند استعمار بریتانیا رها شوند. سال ۱۷۷۶ م صدور اعلامیه استقلال آمریکا است. طبیعتاً آمریکا از همان ابتدای ورود به عرصه بین‌المللی با توجه به اصول لیبرالیستی تلاش داشت به اندیشه‌ای «فرا استعماری» روی آورد. هرچند برخی کنش‌ها و رفتارهای استعماری را با عناوینی نو و به صورتی جدید نخست در قاره آمریکا، سپس در جهان بروز داده است. آبراهام لینکلن (۱۸۶۵-۱۸۶۱) برای آزادسازی بردگان سیاه پوست ایالات جنوبی دست به «تفسیر» اعلامیه استقلال آمریکا زد. او جمله معروف و مهم «تمام انسان‌ها برابر هستند» را برابری همه انسان‌ها اعم از زن و مرد و همه نژادها اعم از سیاه و سفید تعبیر کرد. تفسیر او مخالفان جدی داشت؛ اما او بنا به نیاز اقتصادی آمریکا مصمم بر آزادی بردگان سیاه پوست بود؛ پس بر تفسیر خود از اعلامیه پای فشرده و در نهایت نیز این کار به قیمت جاننش تمام شد؛ اما رویه و تفسیر جامع او نسبت به محتوا و مفاهیم اعلامیه در آمریکا باقی ماند. برای توضیح بیشتر کنش سیاسی لینکلن و اهداف مترتب بر آن به نامه او چند هفته پیش از صدور اعلامیه آزادی بردگان (۱۸۶۲) مراجعه شود. لینکلن طبق این نامه مهمترین هدفش را «حفظ اتحادیه» به هر قیمت ممکن اعلام می‌کند؛ حال اگر این کار با آزادی برده‌ها حاصل شود و یا حتی برخلاف آن یعنی آزاد نشدن برده‌ها... او همان کار را انجام خواهد داد. چراکه اولویت برای لینکلن حفظ اتحادیه بود. در واقع آزادی برده‌های سیاه پوست در وهله نخست دلایل اقتصادی داشته است (لوکزامبورگ، ۱۴۰۱: ۲۸۴-۲۹۶)؛ (Luxemburg, 2022: 284-296). سیاه‌پوستان نیروی کار مناسب برای کارخانه‌های ایالات صنعتی شمالی آمریکا فراهم می‌کردند. از نظر محاسبات اقتصادی بهره‌وری هر کارگر دو برابر یک برده به حساب می‌آید؛ پس معقول است که آنها از بردگی به نیروی کارگری ارتقا یابند. بنابراین آزادسازی بردگان که بخاطر آن جنگ‌های داخلی در آمریکا راه افتاد؛ یک امر انتفاعی و منطقی برای اقتصاد آمریکا بود. البته پشتوانه تبلیغی آن یک امر انسانی و

<sup>1</sup>. Emancipation Proclamation

مطابق با ارزش‌های آزادی انسان‌ها نیز بود که شمالی‌ها در تبلیغات خود علیه جنوبی‌های طرفدار برده داری از آن استفاده می‌کردند (عجم اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۳: ۵۴۶-۵۵۴)؛ (Ajamoglu, & Robinson, 2014: 554-546).

پدیده استعمار در قرن بیستم، خصوصاً متأثر از فضای پساجنگ‌های جهانی با اوج گرفتن تفکرات مارکسیستی، پست مدرن و جنبش‌های آزادیخواهی در چالش اندیشه‌های رقیب با دشوارترین معناها و شدیدترین مخالفت‌ها رو به رو شد. از این رو، همزادی پدیده استعمار و تمدن غرب، کنش‌گری مولفه‌های فرهنگی و ارزشی این تمدن در رقابت با اندیشه‌های چپ را کم‌ترک کرده بود. بحدی که بسیاری شهروندان و حتی برخی از مهمترین کشورهای جهان از معترضان جدی پدیده «استعمار» بودند. با ظهور جنگ سرد عرصه رقابت دو ابرقدرت جهان بر سر تعیین ارزش‌ها داغ‌تر شد. رقابت دو قدرت جهانی آمریکا و شوروی نه رویارویی مستقیم در پهنه میدان جنگ نظامی؛ بلکه در عرصه نبرد افکار به شکلی جدی جریان داشت. هر کدام از آنها تلاش داشتند دست کم در فضای اندیشگی، نمایندگان بشر معاصر تلقی شوند. در حالی که مهم‌ترین کشورهای هم‌پیمان آمریکا پیشینه استعماری داشته و داغ اتهام بهره‌کشی از ملل جهان را بر پیشانی داشتند. ایالات متحده تنها کشور سرمایه‌داری غرب بود که در گذشته تاریخی خود مستعمره بود؛ که در اواخر قرن هجدهم (۱۷۷۶) از بند استعمار بریتانیا آزاد شده بود. آمریکا تلاش داشت از این پیشینه به‌عنوان «برگ برنده» استفاده نماید. این کشور در این مقطع بنا به دلایل مختلف از مخالفان جدی استعمار بود. از جمله مهم‌ترین دلایل آن، مسأله اقتصادی و روابط تولید مبتنی بر این شیوه بود (نک: سیف، ۱۳۸۷: ۳۵-۴۳)؛ (Seif, 2008: 35-43). چرا که این شیوه اقتصادی مانع رشد آمریکا بود.

شایان توجه است پیشتر نیز آمریکا بر پایه منافع و مقتضیات اقتصادی اما با استفاده از ارزش‌های انسانی به اهدافی مبتنی بر نیازهای سرمایه‌داری دست پیدا کرده بود. از جمله آزاد شدن برده‌ها که بنیان اصلی آن با یک نیاز اقتصادی سرمایه‌دارانه همراه بود. طبق تفسیر لینکلنی از اعلامیه استقلال آمریکا و سر دادن شعار «برابری انسان‌ها»، پیروی از اصول اقتصادی لیبرالیسم برای «کنشگری فعالانه» و بعدها «تخریب خلاقانه»<sup>۱</sup> هسته اصلی تمایل آمریکا برای حذف تولید استعماری بود. طبق منطق الگوی سرمایه‌داری آمریکایی، اقتصادی آزاد با «بازاری بزرگ» نیاز بود (نک: فون هابک، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۱۲)؛ (Von Hayek, 2015: 112-135)؛ ترجیحاً به پهنای «جهان» و نه بازاری استعمارزده در دست رقیب. از همین رو اولویت نخست ایالات متحده در مبارزه با استعمار، تکاپوی به دست آوردن «بازاری

<sup>۱</sup> تخریب خلاقانه از ابداعات اقتصاددان و سیاستمدار اتریشی - آمریکایی شومپتر بود که اعتقاد داشت هر کسب و کاری پس از مدتی نیاز به تخریب و تحول به یک چرخه دیگر با استفاده از نیروی خلاقانه دارد. تخریب خلاق در واقع فرآیندی است که از طریق آن ایده‌ها و ابداعات تازه، ظهور پیدا می‌کنند و فناوری‌های موجود و قدیمی‌تر وادار به تسلیم در برابر ایده خلاقانه جدید می‌شود. بنا به نظر شومپتر تخریب خلاق نیروی محرکه اصلی سرمایه‌داری است. زیرا تخریب خلاق موجب می‌شود تکنولوژی و صنایع موجود در فضای اقتصادی همواره به‌روز شوند. (Schumpeter, 1942: 81-84) بعدها او ایده رهبری خلاق را به کانون درک خود از سرمایه‌داری تبدیل کرد (نک: مولر، ۱۳۹۵: ۵۱۹)؛ (Muller, 2016: 519).

جهانی» و «آزاد» بود. از سوی دیگر از منظر ارزشی و تبلیغی، آمریکا در مقابله با «طوفان چپ» تلاش کرد پدیده استعمار را که برای غالب ملل جهان ناخوشایند بود به فرآیندی دیگر با مفهومی استعلایی تطور دهد.

#### ۴- مرحله تکوین

مواجهه اقتصاد استعماری با اقتصاد لیبرالیستی آمریکا و تضاد منافع شرکت‌های آمریکایی با شیوه اقتصادی حاکم بر جهان و استعمارگران کهنه بریتانیا، پیدایش «ریشه‌های جهانی شدن» را روایت می‌کند (Clegg, 2022). این تحولات در نهایت به پدیده‌ایی به نام «جهانی شدن» گره خورده و یا بالعکس نشان می‌دهد جهانی شدن چگونه از ریشه‌های استعماری زایش یافته است. چالش‌ها، تعارضات و رقابت‌های کشورهای استعمارگر بخصوص امپراتوری بریتانیا با ایالات متحده آمریکا بعنوان نماینده تفکرات لیبرالیستی و مخالف استعمار بر سر منافع تجاری، دگرذیسی «زیست جهان» را رقم زده است. واقع این است که جهان دیگر تاب سیاست‌های اقتصادی استعماری را نداشت و آمریکا در تکاپوی جایگزینی مرحله جدیدی از روابط تولید در جهان بجای روابط تولید استعماری بود. آنچه به آمریکا در این جابجایی کمک عاجل رساند وقوع جنگ‌های جهانی با مرکزیت اروپا یعنی کانون اصلی کشورهای استعمارگر بود (نک: رابرتسون، ۱۳۸۰: ۱۱۹-۱۵۷)؛ (Robertson, 2001: 119-157). مولر در کتاب ذهن و بازار اشاره می‌کند برخلاف این تفکر که ولتر باور داشت تجارت می‌تواند امنیت آورد و جنگ‌ها را خاتمه دهد؛ شدیدترین جنگ‌ها در تاریخ بشر در قرن بیستم و در اوج روابط تجاری استعماری رخ داد (مولر، ۱۳۹۵: ۵۸-۱۱۳)؛ (Muller, 2016: 58-113). از این رو، روشن است «امکان صلح» بر اساس روابط تجاری مبتنی بر پدیده «استعمار» در جهان فراهم نبود و نخواهد شد. بنابراین پس از جنگ‌های جهانی فرصت برای «دگرگونی بزرگ» در روابط تولید فراهم شد. این دگرگونی بزرگ همان جانشینی «جهانی شدن» و روابط تولیدی مبتنی بر آن بجای شیوه تولید «استعماری» بود. هرچند به‌رغم این «تغییر بزرگ» همچنان سیاست «بهره‌کشی» از کشورهای «پیرامون» با اشکال گوناگون توسط کشورهای مرکز تداوم یافت؛ اما سیستم «استثمار» داخلی کارگران در کشورهای سرمایه‌داری تقریباً فروپاشید. این تغییر سیاست سرمایه‌داری در قبال کارگران داخلی خود مانع وقوع انقلاب‌های کارگری در داخل کشورهای سرمایه‌داری شد (نک: ریتزر، ۱۳۹۵: ۷۱-۱۱۰)؛ (Reiters, 2016: 71-110).

از همین رو است که غرب تصمیم گرفت طبقه پرولتاریای خود را به قیمت غارت جهان سوم راضی نگه دارد (والرشتاین، ۱۳۸۱: ۱۰۳)؛ (Wallerstein, 2002: 103). این تغییر سیاست، به خصوص پس از انقلاب کمونیستی روسیه آغاز شد؛ و علت عدم تحقق پیش‌بینی مارکس همین تحول بود. از اوایل سده بیستم کشورهای سرمایه‌داری با احساس خطر بزرگ از شورش طبقه کارگر در پی انقلاب کمونیستی روسیه تصمیم گرفتند با غارت بیشتر مستعمرات برای کارگران استثمارزده خود «رفاه»

<sup>۱</sup> برای مطالعه درباره هجوم فکری و تبلیغی کشورهای کمونیستی و مارکسیستی با رهبری اتحاد جماهیر شوروی نک: (لنین، بی تا: ۴۸۱-۴۷۸)؛ (Lenin, No Date, 478-481).

تأمین نمایند. تصمیم مبنی بر کنار گذاشتن استعمار داخلی کارگران در کشورهای سرمایه‌داری موجب شد گفته‌های مارکس مبتنی بر همدلی پرولتاریای جهانی و انقلاب طبقه «کارگر» علیه «طبقه سرمایه‌دار» هیچگاه به شکل علمی و عملی رخ ندهد. انقلاب‌های کارگری به وقوع پیوسته در جهان نیز عملاً خلوص طبقه «پرولتاریایی» را نداشت و اساساً در کشورهایی به ثمر رسیدند که برخلاف نظریهٔ مارکس مختصات «سرمایه‌داری» را به طور کامل نداشتند.

#### ۴-۱- درهم تنیدگی اقتصاد و سیاست

برای فهم تحولات تاریخی این عصر لازم است فرآیندهایی که قدرت‌ها و سازمان‌های بزرگ برای کسب منافع تجاری در پیش گرفتند، در بستری تاریخی و همسو با دیالکتیک «اقتصاد» و «سیاست» تبیین شود. امپراتوری بریتانیا بعنوان مهم‌ترین کشور استعمارگر سرمایه‌داری و ایالات متحده آمریکا بعنوان میراث‌دار سیزده مستعمرهٔ آزاد شده از استعمار انگلستان و نماینده تفکرات لیبرالیستی بر سر تجارت جهانی آزاد چالش‌هایی داشتند که معطوف بر بنیادهای اندیشه‌ایی و شیوهٔ تولید اقتصادی متمایز این دو، در عین اشتراک بر نظام اقتصادی سرمایه‌داری بود. شایان توجه است استقلال ایالات متحده از امپراتوری بریتانیا هرچند بخاطر رهایی از مالیات سنگین صورت پذیرفت، اما مهمترین پشتوانهٔ نظری - تبلیغی آن نظام اندیشگی آزادیخواهی بود. با این وجود ایالات متحده خود پس از مدتی بر اساس آن بخش از استلزامات اقتصادی لیبرالیستی در تکاپو برای به دست آوردن «بازارهای بزرگ» و امکان پیاده سازی «تخریب خلاقانه» تلاش داشت در مناطق هم‌جوارش نفوذ اقتصادی و حتی استعماری پیدا نماید (نک: کوپر، ۱۴۰۳: ۵۹-۱۰۰)؛ (Cooper, 20۲۴: ۵۹-۱۰۰). از این رو، سیاست‌های این کشور با سیاست‌های تجاری و استعماری انگلستان و سایر کشورهای استعماری در قارهٔ آمریکا تعارض منافع پیدا کرد.

سیاست دکترین مونرو با ورود آمریکا در جنگ جهانی اول کنار گذاشته شد. در نهایت ایالات متحده موفق شد در فضای پساجنگ جهانی دوم با ایده «جهانی کردن» و سپس پیدایش فرآیند جهانی شدن و یا جهانی سازی، سیاست‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری استعمارگر را که ریشه‌های آن بر اساس مکتب سوداگرانهٔ مرکانتلیستی<sup>۱</sup> سپس فیزیوکراسی<sup>۲</sup> و بعد اقتصاد کلاسیک<sup>۳</sup> بود، با سرمایه‌داری «اقتصاد آزاد جهانی» مبتنی بر لیبرالیسم اقتصادی جایگزین نماید. این امر با تشکیل نهادها و سازمان‌های جهانی مرتبط مانند گات<sup>۴</sup> و پس از آن سازمان تجارت جهانی<sup>۵</sup> صورت پذیرفت.

<sup>۱</sup>. Merchantilism

<sup>۲</sup>. Physiocracy

<sup>۳</sup>. تاریخ انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت واضع مکتب اقتصاد کلاسیک سال ۱۷۷۶ م؛ همزمان با سال صدور اعلامیه استقلال آمریکا است. انتشار وسیع این کتاب و نظریات مهم منبعث از آن بخصوص مفهوم «دست نامرئی» تاثیر بسیاری در عملکرد اقتصادی آمریکا در وهلهٔ نخست و سپس صدور آن به سایر کشورهای سرمایه‌داری صنعتی در قرن بیستم شد (اسمیت، ۱۳۵۷: ۷-۸۵؛ ۲۲۱-۲۹۵)؛ (Smith, 1978: 221-295).

<sup>۴</sup>. قرارداد عمومی تعرفه و تجارت. (GATT or General Agreement on Tariffs and Trade).

<sup>۵</sup>. World Trade Organization (WTO)

[تشکیل «جامعه ملل» پس از جنگ اول را می‌توان پیش‌درآمد این تحول بزرگ در نظر گرفت هر چند عملکرد این جامعه چندان موفق نبود] اما پس از جنگ دوم، وضعیت «آرمانی» در «جامعه ملل» به موقعیت عملیاتی و نهادینه شده «سازمانی» در «سازمان ملل» تغییر ماهیت داد و کارکرد آن بر اساس اراده آمریکا به عنوان پیروز اصلی دو جنگ جهانی تعیین شد (نک: بهاگواتی، ۱۳۸۴: ۳۰۵-۳۵۱)؛ (Bhagavati, 2005: 305-351).

وقوع جنگ‌های جهانی بخصوص جنگ دوم که تاکنون در جهان سابقه نداشت؛ در کاربست تعبیر «جهانی» تاثیر مهمی بر جای گذاشت. تأملات اندیشه‌ای پساجنگ میان متفکران و اندیشمندان در نفی فضای جنگ و خشونت، ادبیات عصر را به سوی خلق مفاهیم انسانی‌تر در ترکیب با مفهوم «جهانی» سوق داد. نظریه پردازان حوزه علوم انسانی ترغیب شدند بجای «جنگ» از مفاهیم «صلح»، «امنیت» و «تعاملات اقتصادی» منبعث از اصول لیبرالیستی در پیوند با مفهوم «جهانی» بهره گیرند. از این رو برای نخستین بار در دهه ۱۹۴۰ مفهوم «جهانی کردن» در آمریکا ابداع گردید.

#### ۴-۲- رویکرد فرااستعماری

در فضای پساجنگ دوم و رویارویی با تفکرات مارکسیستی و سوسیالیستی و میدان شدت رقابتی جنگ سرد نیاز به فضای اندیشه‌ای «فراتر از استعمار» وجود داشت. از این رو ایالات متحده بعنوان خالق اندیشه «فرااستعماری» مهمترین کشور استعمارگر غرب یعنی انگلستان را برای خارج شدن از کشورهای مستعمره تحت فشار گذارد و بریتانیا را واداشت از تمام کشورهای مستعمره خود خارج شود. انگلستان نیز پس از اجبار بر رهاسازی کشورهای مستعمره به سیاست تازه دیگری یعنی تاسیس «اتحادیه کشورهای مشترک المنافع»<sup>۱</sup> روی آورد (نک: بار، ۱۳۷۵: ۷۷۹-۸۱۷)؛ (Barr, 1996: 779-817). اتحادیه مشترک المنافع با منافع آمریکا تناسب ندارد. آمریکا نیز تلاش کرد با اتخاذ رویکردهای اقتصادی جهانی شدن و تاسیس نهادهای جهانی، مانند سازمان تجارت جهانی و سیاست آزادسازی تجاری در بازارهای بزرگ، منافع خود و به طور ضمنی جهان غرب را با قوانینی به روز شده‌تر و به شکلی نهادی تأمین نماید. از همین رو برخی از اندیشمندان اعتقاد دارند «جهانی شدن» تداوم مسیر «استعمار» با صورت دیگر است. هر چند این تفکر مخالفان و موافقان جدی دارد؛ چرا که برخی دیگر نیز فرآیند «جهانی شدن» را «مقابله با استعمار» عنوان می‌کنند. نوع نگاه در مواجهه با این پدیده اهمیت دارد؛ اما فارغ از هر نوع رویکرد موافق و یا مخالف، واقعیت این است که جهان درون این فضا تنفس می‌کند و تمام حوزه‌های زیست «انسان» و «کیهان» را درنوردیده و هم اینک از «انسان جهانی شده» سخن باید گفت.

وقوع جنگ‌های جهانی، تحولات اقتصادی<sup>۲</sup> اندیشه‌ای دنیای پساجنگ و برآمدن رویکردهای

<sup>۱</sup>. Commonwealth of Nations

<sup>۲</sup>. سال ۱۹۴۴ طی کنفرانس برتون وودز (Bretton-Woods Conference) مقرر گردید نظم اقتصادی جهان پس از پایان جنگ جهانی دوم بر پایه سیستم اقتصاد آزاد جهانی آمریکا تعیین شود. ارکان کنفرانس؛ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بعدها گات تعیین شد. دو جنگ جهانی عملاً به پایان امپراتوری‌های کهنه اروپایی و یا تضعیف کامل آنها انجامید. همین موضوع، نفوذ آمریکا را به عنوان قدرت نوظهور با اقتصاد آزاد و جهانی تسهیل کرد. آرای کینز اقتصاددان رسمی انگلستان و طرح آمریکایی مخالف او به نام وایت مبنای کارهای کنفرانس برتون وودز در (ادامه در صفحه بعد)

جدید پسااستعماری، و نهادهای شکل گرفته مانند گات، سازمان تجارت جهانی و سازمان‌های شکل گرفته در اروپا - به ویژه اتحادیه اروپا - و فرصت‌های جدید اقتصادی همگی از ابزار و استلزامات این پدیده هستند؛ که هر کدام به شیوه‌ای گوناگون پدیدار شده‌اند. ایده اصلی در همین نقطه شکل می‌گیرد: چگونگی تداوم منفعت‌طلبی و بهره‌برداری کشورهای سرمایه‌داری. شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی تازه تاسیس در پرتو رویکردهای جهانی شدن و ایجاد فرصت‌های اقتصادی تازه که همچنان به بهره‌کشی از منابع طبیعی برخی کشورهای مستعمره سابق می‌انجامد.

#### ۴-۳- جهانی شدن یا جهانی سازی

دیوید هاروی استدلال می‌کند نولیبرالیسم، جهانی‌سازی را به عنوان ابزاری برای گسترش نفوذ سرمایه‌داری به کار می‌برد (Harvey, 2005). سمیر امین نیز جهانی‌سازی را به عنوان یک ابزار اقتصادی برای تحکیم روابط استعماری جدید می‌بیند (سوئیزی و دیگران، ۱۳۸۲)؛ (Sweezy et al., 2003). برخی دیگر از نظریه‌پردازان معتقدند که جهانی‌سازی لزوماً با نظام سلطه و لیبرالیسم همسو نیست. جهانی‌سازی می‌تواند به صورت مستقل از این دو پدیده عمل کند و حتی به ایجاد فرصت‌های جدید برای عدالت و توسعه بین‌المللی هم منجر شود. مانند جوزف استیگلیتز، معتقد است نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، جهانی‌سازی را - ناعادلانه - مدیریت کردند. اگر جهانی‌سازی عادلانه و منصفانه مدیریت شود؛ فرصت‌های زیادی برای کشورهای در حال توسعه می‌تواند فراهم کند (Stiglitz, 2002).

در مبحث جهانی شدن دو نگاه اصلی و متعارض وجود دارد: یک نگاه آن را «جهانی شدن» مبتنی بر «پروژه» و امری طبیعی و نگاه دیگر آن را «جهانی سازی» مبتنی بر «پروژه» و پدیده‌ای دست ساز تلقی می‌کند. هر دو نگاه نیز ادله‌هایی برای اثبات نظر خود مطرح می‌کنند. فارغ از هر نوع رویکردی، طبیعت فضای «جهانی شده» چه از مسیر فرآیندهای طبیعی، چه از طریق بنیان‌های تصنعی به گونه‌ایی پیش می‌رود که «امر جهانی شدن» اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و به هر شکل ممکن سیوروت خود را طی می‌نماید؛ و عملاً به موقعیت «جهانی شده» تغییر یافته است. اقتصاد کشورها در آن تعیین کننده و موتور محرک آن «تجارت» است. تعاملات جهانی رهبران و سیاست‌گذاران کشورها نسبت مستقیمی با نوع نگاه آنان به دو رویکرد «جهانی شدن» یا «جهانی سازی» دارد (نک: رابرتسون، ۱۳۸۰: ۲۸۷-۳۰۳)؛ (Robertson, 2001: 287-303).

این امر را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ جهانی شدن، هر چند در ابتدا منافع اقتصادی کشورهای متروپل غرب را تأمین می‌کرد؛ اما بتدریج با همراهی کشورهای دیگر مانند چین، مالزی، اندونزی، سنگاپور،

سال ۱۹۴۴ شد و سرانجام به تاسیس صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی بازرگانی و توسعه انجامید. (لاژوی، ۱۳۶۷: ۱۵۵)؛ (Lajouzy, 1988: 155). برای مطالعه بیشتر درباره کینز و رکود عظیم پس از جنگ جهانی اول (نک: هانت، ۱۳۵۸: ۱۰۴-۱۱۳)؛ (Hunt, 1979: 104-113).

البته جهانی شدن بشدت به مولفه‌های فرهنگی و هنجاری تسری یافته و حتی در برخی مواقع بنیاد دولت‌ها را نیز در معرض چالش قرار داده است. بازگشت ترامپ؛ بازگشت ملی‌گرایی و اقتدار دولت‌ها در تقابل با گلوبالیست‌ها در نظر گرفته می‌شود.

کره، ژاپن، تایوان، تایلند، ویتنام و برخی کشورهای خاورمیانه مانند عربستان، ترکیه و امارات شکوفایی و رشد اقتصاد آنها را نیز منجر گردید. نکته حائز اهمیت این است که رشد و توسعه اقتصادی برخی از این کشورها به گونه‌ای پیش رفته که حتی آمریکا نیز توان بازپس گیری آنچه اعطا کرده از این اقتصادها ندارد. نمونه بارز آن جمهوری خلق چین است؛ این کشور با ایدئولوژی کمونیسم و اما اقتصادی ترکیبی از سوسیالیسم و کاپیتالیسم با دعوت آمریکا در دهه ۱۹۷۰- به نیت جداسازی این کشور از اردوی شرق و همچنین استفاده از نیروی کار ارزان- به اقتصاد جهانی پیوست.

آمریکا تلاش دارد برادری، برابری، صلح جهانی و ارزش‌هایی از این دست را به عنوان «ارزش‌های آمریکایی» در جهان جا بزند. هرچند نمی‌توان منکر کاربرد و تحول این مفاهیم در دوره مدرن شد؛ اما نباید ریشه‌های این تعالیم و آموزه‌ها در ادیان و تمدن‌های دیگر به ویژه ایران نادیده انگاشته شود. ایرانیان از زمان باستان تا دوره اسلامی با نگره نوع دوستی به انسان، برادری، برابری، صلح و آشتی جهانی را باور داشتند و بر مبنای روایت‌گری کهن الگوهای اسطوره‌ای عصر انسان جهانی وجود داشته است. این فضا در الگوهای محدودتر در برخی «امکانیت‌های تاریخی» هم فرصت «تجلی» داشته است. این مفاهیم بلند در اشعار و نظم و نثر فردوسی، حافظ، مولوی به ویژه سعدی و سایر شاعران و اندیشمندان ایرانی و مسلمان بسیار تأکید شده است. تاجایی که گلستان و بوستان سعدی چون کتاب درس‌نامه‌ای اصحاب روشنگری فرانسه در قرن هجدهم مطالعه می‌شده است. روشن است مبانی فکری اصحاب دایره‌المعارف فرانسویان در آمریکا بخصوص در صدور اعلامیه استقلال بسیار مورد استقبال قرار گرفته است. در کتابخانه توماس جفرسون نویسنده اصلی اعلامیه استقلال آمریکا دو نسخه از کتاب سیروپدیا / کوروش‌نامه نوشته گزنفون یونانی به همراه یادداشت‌های او در حواشی کتاب وجود داشت. بنظر می‌رسد محتوای این کتاب در آراء وی ضمن نگارش این اعلامیه تأثیر بسیاری گذارده بود. هرچند به نقلی از او، جان لاک الهام‌بخش اعلامیه معرفی شده است. در روایتی دیگر جفرسون، نگارش اعلامیه استقلال را تحت تأثیر «فوران اندیشه آزاد آمریکایی» عنوان می‌کند! با این وجود، از خلال بررسی تأثیر اصحاب روشنگری فرانسه بر عقاید آمریکایی‌ها و همچنین انگلیسی‌ها از جمله لاک می‌توان اظهار کرد آمریکایی‌ها برای تشکیل واحد سیاسی مستقل خود، به طور مستقیم و

۱. توماس جفرسون نویسنده پیش‌نویس اصلی اعلامیه استقلال آمریکا است. او به همراه توماس پین، جان آدامز، جورج واشنگتن، بنجامین فرانکلین و تینی چند از روشنفکران دیگر جزو پدران بنیانگذار آمریکا *Founding Fathers of America* به حساب می‌آیند. اعلامیه در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ در کنگره تصویب می‌شود. مضمون سرخط اصلی آن با این جمله آغاز می‌شود که «انسانها برابرنده». [کلمه *Mankind* ابتدا به «مردان سفید» تعلق داشت. بعدها توسط لینکلن در ۱۸۶۲ میلادی تمام نژادها و همچنین زنان را هم دربرگرفت] تم اصلی اعلامیه استقلال مبتنی بر «حق طبیعی مردم» بر استقلال سیاسی آنها و بر بردارنده مفهومی است که نشان می‌دهد در صورت تعرض حکومت به «حق مسلم» مردم، آنها حق دارند حکومت را تغییر دهند. از این مفهوم امروزه به عنوان «حق انقلاب» تعبیر می‌شود. سپس در اعلامیه، موارد مفصلی از اتهامات پادشاه بریتانیا؛ جورج سوم فهرست شده که نشان می‌دهد او به حقوق مستعمره‌نشینان آمریکایی با «شورش» خواندن آنها و قصد سرکوب‌اشان، تعدی کرده است. از این رو، حکومت او را فاقد مشروعیت لازم عنوان کرده‌اند. آمریکا در آن زمان از سیزده کلنی مستعمره بریتانیا تشکیل شده بود. قابل تأمل است نویسنده یا نویسندگان متن اعلامیه استقلال عنوان پادشاه بریتانیا جورج سوم را بدون هیچگونه تشریفاتی ذکر کرده و برای بیان موارد متعدد اتهامی تنها با ضمیر *he* از «او» یاد می‌کنند.

غیرمستقیم تحت تاثیر تعالیم حکومت‌داری و یا عقاید انسان‌دوستانه شخصیت‌های ایرانی از عصر باستان تا دوران اسلامی قرار داشتند.

## ۵- استعمار و انقلاب مالی

نخستین نظام اقتصادی بین‌المللی، از دیدگاه‌های مبتنی بر مکتب مرکانتلیست برخاست. پس از آن اقتصاد فیزیوکراسی، و بعد مکتب لیبرالیسم کلاسیک در مرکز اندیشگی نظام اقتصادی قرار گرفتند. در قرن ۱۸ انقلاب صنعتی به وقوع پیوست. پس از انقلاب صنعتی، انقلاب مالی شکل گرفت. به ترتیب انقلاب تجاری، نظام سرمایه‌داری جدید و اکونومیک مارکت از آنها منتج گردید. در این دوره‌ها استعمار؛ تا زمانی که انقلاب مالی شکل گرفت بخشی از این نظام‌های اقتصادی بود که با شیوه تولید و مکانیزم خاص خود عمل می‌کرد. انقلاب صنعتی با روش تولید استعماری و مصرف مستعمراتی دیگر پاسخگوی نیازهای نظام سرمایه‌داری نبود. سود مازاد و بدون مصرف صنایع، به نظام مالی جدیدی نیاز داشت که بر مازاد تولید و سود صنایع حاصل از انقلاب صنعتی تسلط داشته باشد. از این‌رو، پس از انقلاب صنعتی، «انقلاب مالی» شکل گرفت و تحولات مهمی در حوزه بانک‌داری‌ها رقم زد. این انقلاب اواخر قرن نوزدهم آغاز شد؛ و آثار خود را در تحولات بانک‌داری و معاملات، و شیوه استعماری بر اساس «پول» و «نه» کالا نشان داد؛ و جهان سرمایه‌داری را به سوی رقابت‌های ستیزه‌جویانه جدیدی سوق داد. به همین دلیل می‌توان یکی از دلایل وقوع جنگ‌های جهانی را «انقلاب مالی» دانست. زیرا کشورهایی که در آنها انقلاب صنعتی و انقلاب مالی رخ داده بود؛ و بر اساس آن موازنه جهانی تازه‌ای ایجاد کرده بودند؛ هرگز نمی‌توانستند عبور بی‌خطری از انقلاب مالی صورت دهند. در نتیجه این کشورها یا نیاز به جنگ و سلطه‌گری داشتند و یا اتحاد و همکاری. از آنجا که کشورهای استعمارگر نتوانستند با یکدیگر اتحاد کنند؛ برای جلوگیری از جنگ، به «صلح مسلح» تن دادند؛ و جلوی وقوع جنگ را بر اساس منطق «صلح مسلح» گرفتند؛ اما در سال ۱۹۱۴ با وقوع جنگ اول سد میان این کشورها شکسته شد و سیل جاری شده به جنگ بزرگ جهانی انجامید. آمریکا در این نقطه وارد منازعات جهانی گردید؛ و به علت دورماندن از آسیب‌های مستقیم جنگ به مرکز اقتصاد جهانی تبدیل شد؛ سپس عرصه حضور خود را جهانی کرد. عرصه جدید به جای آنکه طبق نظام اقتصادی استعماری «منطقه» محور باشد «جهان» محور شد و از میدان روابط استعمار و مستعمره خارج گردید. نظام مالی جدید تلاش داشت تمام این حوزه‌ها را به یکدیگر پیوند زند و نظام متمرکز ایجاد کند. این پیوند را آمریکا پس از جنگ‌های جهانی برقرار ساخت. بدین ترتیب، ساختاری که پیشتر در روابط اقتصادی به شیوه استعماری نظم می‌یافت در نظام جدید انقلاب مالی فرو ریخت. اگر در روابط پیشین «کالا» بیشتر جابجا می‌شد؛ در انقلاب مالی جدید «پول» و ارزش‌های معتبر جهانی با اولویت «دلار» جابجا می‌شد. دلار از همان ابتدای انقلاب مالی توانست جای همه پول‌ها

۱. معنی انقلاب مالی: دقیقاً در قرن بیستم اتفاق می‌افتد. هنگامی که دنیا از مباحث صنعتی عبور می‌کند و به یک سیستم مالی بین‌المللی برای تجارت روی می‌آورد. عرصه آن در کل جهان شکل می‌گیرد. کم کم دلار می‌آید. بعدها از اواخر جنگ دوم نظام برتون وودز جایگزین می‌شود؛ و بعد هم از اینها عبور می‌کند.

را در روابط جهانی نظام اقتصادی جدید بگیرد. بر اساس منطق انقلاب مالی استعمارگر حق نداشت جای مستعمره تصمیم بگیرد. معنی دقیق آن است که «استقلال اقتصادی - سیاسی مستعمرات» فرارسیده است. مناسبات از اطاعت محض و پاتریمونیال محض به قدرت تصمیم‌گیری کشورهای مستعمره تبدیل شد. ایده اصلی انقلاب مالی بر این اساس استوار بود: «پول را بدهید کشورها هر جور دلشان خواست تصمیم بگیرند و خرج کنند». بدین سان طبیعی بود که پس از جنگ‌های جهانی همه کشورهای آن که درگیر جنگ بودند چه آنهایی که شکست خوردند و چه پیروز شدند از لحاظ قدرت، تابع آمریکا شوند. پس از آن، استقلال کشورهای مستعمره پشت سر هم رخ داد. در انقلاب مالی، وام، توسعه و پیشرفت در قالب مالی نه در قالب صنعتی مطرح شد. بعداً هم تمام اینها به صندوق بین‌المللی پول و... تبدیل شد. وقوع انقلاب مالی تیر خلاص نظام اقتصادی جدید به نظام استعمارگری کهنه بود. انقلاب مالی؛ راهکاری برای تداوم نظام استعماری که به کالا وابسته بود ارائه نکرد؛ بلکه عبور از نظام استعماری کهن را مطرح کرد.

کشورهای مستعمره هنگامی توان و ظرفیت استقلال پیدا می‌کنند که بتوانند سر پای خود بدون استعمارگر بایستند و زنده بمانند. این احساس پس از جنگ‌های جهانی در کشورهای مستعمره که رگ حیاتی‌اشان مواد خام بود، به وجود آمد. از آنجا که خریداران مواد خام همان کشورهای استعمارگر بودند؛ و استعمارگران پس از جنگ‌های جهانی بشدت آسیب دیدند؛ نتوانستند مانند گذشته مستعمرات را بچرخانند. از سوی دیگر پس از جنگ اول و با صدور اعلامیه ۱۴ ماده‌ای ویلسون و تشکیل جامعه ملل این احساس بین‌المللی به شدت تقویت شد که کشورها نگران استقلال سیاسی نباشند و حق استقلال پایمال نخواهد شد و «جامعه ملل» آن را حفظ خواهد کرد. بدین ترتیب برخی کشورهای مستعمره که بدون اجازه استعمارگر حق ارتباط با همسایگان خود را نداشتند، برای ارتباط با کشورهای دیگر و فعالیت در نظام بین‌الملل پیشگام شدند.

## ۶- نظام مفهومی - نظام آگاهی: مسأله آگاهی

سرمایه‌داری در پویش تاریخی خود از مراحل مهمی گذر کرده است که بی‌تردید مهم‌ترین آن ورود به مرحله «جهانی شدن سرمایه» است. رشد فزاینده سرمایه‌داری ایجاب می‌کرد تا فضا و محیط مناسب را برای فعالیت خود در سراسر جهان ایجاد کند. این فضا بر پایه منطق «نظام بازار» فراهم آمد. به موجب آن نظام سرمایه‌داری یک زنجیره گسترده «تولید» را شکل داد تا در سراسر این زنجیره از ابتدای آن یعنی تولید مواد خام تا انتها یعنی فروش محصولات فرآوری شده، حداکثر سود را منتفع شود. ویژگی برجسته سرمایه‌داری در این مرحله، خصلت «هژمونیک» شدن است. یعنی تمام نظام‌های مغایر با سازوکارهای خود را درهم می‌شکنند و می‌کوشد همه جهان را بر پایه نظم و اخلاق

<sup>۱</sup>. «روح سرمایه‌داری» از مفاهیمی است که ماکس وبر به کار برده و منظور از آن مجموعه عناصری است که در واقعیت تاریخی و از نظر اهمیت فرهنگی‌ای که دارند در یک کل مفهومی جمع شود (وبر، ۱۳۷۱: ۴۹). وی همچنین اشاره دارد که تفاوت روح سرمایه‌داری و روح ماقبل سرمایه‌داری در میزان توسعه ثروت اندوزی نیست؛ زیرا روحیه ثروت اندوزی از آغاز تاریخ وجود داشته است (وبر، ۱۳۷۱: ۵۷)؛ (Weber, 1992: 57). بلکه تکلیف تعهدی است که فرد نسبت به حرفه خود احساس می‌کند (وبر، ۱۳۷۱: ۵۵)؛ (Weber, 1992: 55).

سرمایه‌دارانه منطبق کند تا از حداکثر سود، بهره‌مند گردد. راز «جهانی شدن» در همین نکته نهفته است. در بطن جهانی شدن یک خواست سرمایه‌سالارانه مستتر است. بر این مبنا تمام نظام‌های سیاسی باید با نظام سرمایه‌داری بین‌المللی هماهنگ شوند. بنابراین هسته اصلی جهانی شدن «اقتصاد» است، اما طبیعتاً سایر ارکان زیست انسانی را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

مولفان کتاب *نابرابری ملت‌ها* آخرین نظریه رایج درباره اینکه چرا برخی ملت‌ها فقیر و برخی ثروتمندند فرضیه «ناآگاهی» را مطرح کرده و بر این اساس تاکید می‌کند علت نابرابری جهانی آن است که «ما» یا «حاکمان» نمی‌دانیم چگونه می‌توان یک کشور فقیر را ثروتمند کرد. این امر تحقق اهداف اجتماعی از طریق تمرکز علم اقتصاد بر بهره‌وری از منابع مالی کمیاب را نشان می‌دهد (عجم اوغلو و رایسنسون، ۱۳۹۴: ۱۱۳)؛ (Ajamoglu, & Robinson, 2015: 113). سرمایه‌داری بدلیل فن‌آوری بالا دارای محصولات، کالاها و دستاوردهایی است که خواستنی بوده و همه نظام‌ها آن را طلب می‌کنند. انسانی که در غیر نظام سرمایه‌داری رشد می‌کند به ناگزیر برای زیستن در جهان جدید به سرمایه‌داری تن می‌دهد و از تمام محصولاتش استفاده می‌کند. مهمترین قوت سرمایه‌داری پیوند «دانش»، «تکنیک» و «قدرت» است که جوهر و درون مایه هژمونی سرمایه‌داری را در جهان فراهم می‌سازد. فن‌آوری، مناسبات تولیدی، روش‌های حکمرانی و سبک زندگی جوامع را شکل می‌دهد. تمام مناسبات تولیدی در جوامع پیرامونی را به سمت نظام بازار و نظام پولی می‌کشاند (نک: پولانی، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۱۳۵)؛ (Polanyi, 2012: 135-152). تمامی نظام‌های کهن و ماقبل سرمایه‌داری را وارد مناسبات جدید می‌کند.

نکته این است هنگامی که نظام سرمایه‌سالارانه «جهانی» می‌شود ضد خودش را درونش می‌پروراند. سرمایه‌داری از یک سو، بازار مواد اولیه و بازار تولید و مصرف است؛ و تلاش دارد سراسر این زنجیره را رهبری کند و زیر سلطه داشته باشد. از سوی دیگر بازار دانش، «اندیشه» و ایدئولوژی هم هست و همراه خود «آگاهی» هم می‌آورد و هم آن را توسعه و رشد می‌دهد. نظام «آگاهی» قادر است «بژه شدن» جوامع پیرامونی در مقابل استعمارگران را به «سوژه شدن» آنها مبدل نماید و «سوژه آگاه» بسازد. بسط این الگو، «نظام شناختی» نوینی را در این جوامع شکل خواهد داد که درون آن کنش‌های هدایت‌گرانه و مشخص از رفتارهای طبیعی انتظام می‌یابد. این نظم درونی تجربه‌های زیستی، نظام معرفتی را موجب خواهد شد که «آگاهی» جوامع مستعمره و «هویت جدید» را صورت‌بندی خواهد کرد. این هویت مبتنی بر «آگاهی سوژه‌مند»، در نهایت نظام معرفتی کلنیالیسم (استعماری) را برهم می‌زند - حتی می‌تواند نظام سرمایه‌داری را هم با مخاطره مواجه سازد - از این رو نظام معرفتی و آگاهی که توسط استعمارگران شکل گرفته، موجب فرآیند «کنش» و «تنش» در این جوامع خواهد شد. به طور مثال امپراتوری بریتانیا هر جا می‌رود خود آگاه یا ناخود آگاه مجموعه‌ای از آگاهی‌ها و دانسته‌ها و در واقع نظام معرفتی خود را به مستعمرات منتقل می‌کند. رواج زبان انگلیسی در مستعمرات با خودش «متن»، «زبان» و «آگاهی» می‌آورد که موجب شکل‌گیری نظام «شناختی» می‌گردد. آلن تورن بر این باور است «سوژه شدن» در جریان «مبارزه» حاصل می‌شود، و با مشارکت

اعضای «گروه»، «طبقه» و یا «جنبش»ها صورت می‌پذیرد. «سوژه» با نفوذ در این «پیکره‌های جمعی» نمود یافته، یا در آن مستحیل می‌شود. «مبارزه» برای به دست آوردن «امکانات کنش» صورت می‌پذیرد. و «سوژه» شدن در مبارزات جمعی، ضد گرایش‌های «سوژگی‌زدایی» تجلی می‌یابد (تورن، ۱۳۸۱؛ همچنین: استیگلitz، ۱۳۸۲)؛ (Touraine, 2001; Stiglitz, 1382).

همراه با فعالیت مناسبات استعماری در این کشورها شماری از نهادها، قوام و رشد می‌یابد. این نهادها مناسبات استعماری را خودبخود با چالش مواجه می‌کند. هنگامی که راه آهن کشیده می‌شود، صنایع استقرار یافته، و «سبک زندگی» تغییر می‌یابد؛ عامدانه یا غیرعامدانه نظام معرفتی و «آگاهی» شکل می‌گیرد. این نظم جدید مبتنی بر دیالکتیک دستگاه معرفت ذهنی «ابژه - سوژه» است که «کنش‌گری سوژه آگاه» را می‌سازد. بدین ترتیب افزون بر بنیان‌ها و ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی، «وجه اندیشگی» با ساخت‌یابی و صورت‌بندی جدید از نظام‌های مفهومی و ارزش‌ها منجر به شکل‌گیری «آگاهی تاریخی» می‌شود. پدیده استعمار که با هدف ایجاد ارتباط با جوامع دیگر شکل گرفته بود، در قالب نظام فکری متمدن-غیرمتمدن در نهایت، به دنبال بهره‌برداری از منابع و توانایی‌های دیگر جوامع به نفع استعمارگران برآمد. این فرآیند، که در بیش‌تر مواقع ابتدا از طریق تصرف و نیروی نظامی صورت گرفت، در سطح نظری تعریف دیگری یافت. به عبارتی، اروپاییان، برای توجیه رابطه نابرابر اقتصادی و حتی فرهنگی و اجتماعی، این ایده را مطرح کردند که به دنبال متمدن کردن کشورهای دیگرند. از این رو، اروپاییان این فرآیند را در نظام مفهومی جای‌یابی کردند و نظام معنایی‌ای را شکل دادند تا از این طریق فرآیند استعمار باورپذیر و قابل درک شود، زیرا برای عینی کردن پدیده‌ها به مفهوم‌سازی نیاز است (ر.ک: کوزلک، ۱۴۰۱: ۲۵)؛ (Kozlak, 2002: 25). و استعمارگران برای پذیرش فرآیند استعمار در سطح عمل و نظر به مفهوم‌سازی پدیده استعمار دست زدند. فرآیند معنابخشی به مفهوم استعمار موجب شد که این پدیده، که در عمل به بدیل خود تبدیل شده بود، در دستگاه معرفتی جوامع مستعمره جای‌گیر شود. بنابراین، این پدیده معنایی یافت که استعمارگران به آن بخشیدند، زیرا همان‌طور که ویتگنشتاین اشاره دارد هر پدیده‌ای آن‌گاه معنا می‌یابد که ما به آن معنایی بدهیم. به این ترتیب، فرآیند استعمار از سوی استعمارگران در قالب معنایی مفید به جوامع مستعمره عرضه شد، اما در عمل به دنبال بهره‌کشی از دیگر جوامع برآمد. از این رو، بسط این ایده از سوی استعمارگران موجب شکل‌گیری نظامی شناختی شد که تجربه‌های درونی را در مسیری معین سامان داد و کنش‌های انسانی را نظم بخشید. نظام معرفتی استعمارگران کوشید به داده‌های حسی نظم عینی مشخصی ببخشد و آگاهی جوامع مستعمره شده را در مورد واقعیت عینی تغییر دهد. به این ترتیب این نظام شناختی، نظامی غایی را شکل داد که جامعه را در اختیار گرفت و هویتش را تبیین کرد (در مورد نقش دستگاه معرفتی در تغییر واقعیت‌های برون‌ذهنی.

از سوی دیگر سرمایه‌داری؛ خریدار افکار نو است و بابت آن هزینه هم می‌پردازد. چون به «ایده» نیاز دارد. ایده مبتنی بر نظم درونی «آگاهی» است و «آگاهی» را به درون خود می‌کشد و سازوکار متناسب برای مصرف آن پیدا کرده و مسائل و مشکلاتش را بدین شکل حل می‌کند. از آنجا که در این نظام معرفتی اصل «تخریب خلاقانه» حاکم است؛ از تخریب و نوسازی بر اساس ایده‌ها استقبال

می‌کند. «ایده» هم به نظام سرمایه‌داری نیاز دارد که ایده را بفهمد و فن‌آوری لازم را تولید و عملیاتی کند و در یک سازمان جا دهد و در جامعه به مصرف برساند. این سازوکار در کشورهای کمتر توسعه یافته وجود ندارد. اما سرمایه‌داری ایده را «گردش» داده و در جامعه نفوذ می‌دهد. از جمله ایده‌های مشهور شعر معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند» در خود جامعه محل تولید به «قانون» تبدیل نمی‌شود؛ اما با گردش افتادن این ایده میان اصحاب روشنگری فرانسه در جمع با ایده‌های دیگر به ویژه فرمان مگنا کارتا به نظام معرفتی تبدیل می‌شود که به نوعی در سرخط اعلامیه استقلال امریکا جاجوش می‌کند. (نک: حدیدی، ۱۳۹۴)؛ (Hadidi, 2016). پس از آن نیز دستگاه معرفتی جدید با سازوکارهای متناسب آن را در جامعه به مرور متبلور می‌سازد. سرمایه‌داری همچنان که طالب مواد خام هست، طالب اندیشه‌ها و ایده‌ها از کشورهای پیرامون هم هست. از این رو بسیاری از ایده‌های ناب کشورهای شرقی در نظام سرمایه‌داری به جریان می‌افتد و با پردازش و بسته‌بندی جدید مصرف می‌شود. دنیای شرق اندیشه‌های استعلایی را تولید کرده؛ اما در غالب ایام، مجال مصرف در جامعه محل تولید فراهم نمی‌شود. چراکه سازوکار متناسب با توزیع و مصرف وجود ندارد. برای همین نظام آگاهی در ناکارآمدی دستگاه معرفتی راکد شده و جریان نمی‌افتد؛ اما نظام سرمایه‌داری از آنجا که خریدار هر چیزی است؛ ناب‌ترین اندیشه‌های نظام آگاهی جوامع پیرامون را جذب و با بسته‌بندی جدید و سازوکار متناسب به گردش می‌اندازد و به گونه‌ای کارآ می‌سازد که قابل مصرف شده و در جامعه، جریان و کنش آگاهانه تولید کند و غالباً محصول نهایی را هم به نام خود عرضه می‌کند. کلنیالیزم تنها به زنجیره استخراج، و مصرف منابع خام طبیعی از «پیرامون» بسنده نمی‌کند؛ بلکه منابع اندیشه‌ای جوامع پیرامون را نیز استخراج، کسب، و با پردازش و نظریه‌مند ساختن آماده مصرف می‌سازد.

بر اساس رویکرد «ذات‌گرایانه» که هسته اصلی پدیده استعمار را شکل می‌دهد جوامع پیرامونی از «عدم آگاهی تاریخی» رنج می‌برند. ذات آنها «عقب‌ماندگی» است و باور داشتند بدون حضور اروپاییان امکان «متمدن» ساختن آنها فراهم نبوده است. دوگانه «متمدن - نامتمدن» در همین زمان شکل می‌گیرد و دلالت دوگانه «یونانی - بربر» مجدد بازنمایی می‌شود. مواجهه نظام کلنیالیسم در شکل‌گیری «آگاهی تاریخی» این جوامع با صورت‌بندی‌های جدید از «غرب‌های متفاوت» بسیار موثر بوده است. البته «آگاهی» چیزی نیست که در حالتی نظاره‌گر «بیرون از تاریخ» ایستاده باشد، بلکه خود، بخشی از فرآیند تاریخ است، که هم به آن شکل می‌دهد و هم توسط آن شکل می‌پذیرد. (نینهام، ۱۳۹۹: ۱۸)؛ (Ninham, 2019: 18). «خودآگاهی» جدید، نخست در نظام معرفتی و سپس در عینیت بخشی تاریخی حضور می‌یابد و موجب می‌شود «استعمار کهنه» جای خود را به «استعمار نو» دهد. استعمار نو؛ یعنی با هم گرد آیم چراکه منافع ما با هم مشترک است و یک اتحادیه یا سازمان یا ... راه بیان‌دازیم که درون آن، کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مستقل به حساب آیند؛ اما سیاست، اقتصاد و دیپلماسی هماهنگ شده، و با محور اصلی تنظیم نماییم. در این موقعیت، «استعمار نو» بوجود می‌آید. چراکه دیگر نمی‌شود مانند قبل با کشورها برخورد استعماری کرد. بنابراین بازارهای انحصاری درست می‌شود که این بازارهای انحصاری به وجهی و شکلی مجدد منافع متروپل را تامین

می‌کند. البته در پرتو این امر برخی کشورهای در حال توسعه به بهره‌وری هم رسیده‌اند. استعمار نو تا امروز وجود دارد (نک: امیدبخش، ۱۳۸۳: ۱۷۷-۱۹۲)؛ (Omidbakhsh, 2004: 177-192).

آمریکا بجای «استعمار نو» خود را چه می‌نامد؟ آمریکا «جهانی شدن» بر اساس ارزش‌های لیبرالی را بجای «استعمار نو» مفهوم‌پردازی کرده است. در پیکربندی جدید از روابط نظام استعماری پیشین، دوگانه‌های متفاوتی در قرن بیستم طراحی می‌شود. مفاهیم «جهانی شدن/جهانی سازی»، «مرکز - پیرامون»، «جهان اول - جهان سوم»، «غرب - شرق»؛ «شمال - جنوب»، «کشورهای پیشرفته - عقب مانده»، و یا «توسعه یافته - کمتر توسعه یافته» تداعی‌گر مفهوم و وضعیت پسااستعماری است. در واقع تعبیر متفاوت برای شرح یک «وضعیت» و قرائت‌های گوناگون از یک وضعیت در موقعیت‌های جدید تاریخی است. برای قرائت و فهم نظام معرفتی جدید در عصر پسااستعماری نظام‌های مفهومی، مجدداً پیکربندی می‌شود. این صورت‌بندی‌ها در کالدهای مفهومی نوین جای گرفته و هسته معرفت‌شناختی در غیریت‌سازی با دوگانه «استعمارگر - مستعمره»؛ با تغییر دستگاه معرفتی و روش شناختی عصر پسااستعماری به صورت «روایت‌های دوگانه» جدید، فرمول‌بندی و نظام‌های مفهومی متمایز شکل می‌گیرد.

در هر مفهوم بنیادینی، تجارب گوناگون تاریخی و معانی متعددی نهفته و ممزوج شده است. به همین دلیل برخلاف «واژه‌ها» که «تعریف» پذیرند؛ «مفاهیم»، مستلزم «تفسیر»‌ند. به عبارتی، معانی و «اصطلاح»‌ها به روشنی قابل تعریف و ایضاح هستند و دستگاه‌های معرفت‌ذهنی، دلالت‌گری آن‌ها را فهم کرده؛ و بر سر معنای «واحد» توافق می‌کند. درحالی‌که مفاهیم بنیادین بسیار پیچیده‌تر از معانی «واژه‌ها» باید در نظر گرفته شود؛ واقع این است دستگاه‌های معرفتی به «توافق ذهنی» درباره مفاهیم دست نمی‌یابند. چرا که مفاهیم، محصول روند نشانه‌شناختی طولانی مدت سیاسی و اجتماعی و حاوی تجربه‌های گوناگون، متعارض و متناقض هستند. مفاهیم بنیادین به افق انتظار، تجربه زیسته، کنش و واکنش‌های پیچیده دلالت می‌کنند. بنابراین وجود آنها برای صورت‌بندی ضروری‌ترین مسائل زمانه اجتناب‌ناپذیر است. معنای متعدد مفاهیم؛ ذاتاً «مناقشه» برانگیز هستند. دلالت‌های چندگانه، روایت‌گری «چند معنایی» را بازتاب می‌دهند. بنابراین می‌توان، درباره آنها منازعات مفهومی پر دامنه‌ای را شناسایی کرد. (نک: کوزلک، ۱۴۰۱)؛ (Kozlak, 2002). این نزاع‌ها و جدل‌های مفهومی، مناقشات تجربه زیسته «لایه‌های تاریخی» که مفاهیم درون آن «تحول معنایی» یافته‌اند؛ بازنمایی می‌کند. نظام آگاهی و دوگانه‌های مفهومی حاصل از نظام دانش استعماری و پسااستعماری مانند مفاهیم متمدن - وحشی، شرق - غرب، جهان اول - سوم، عقب مانده - پیشرفته، توسعه یافته - کمتر توسعه یافته هر کدام در مسیر تاریخی خود روایت‌گر مفهومی و دانشی ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی جهان مدرن است.

### نتیجه‌گیری

روایت ضرورت‌ها و بنیان‌های اقتصادی موثر بر دگرگونی‌های سیاسی در دگردیسی عصر استعمار به عصر جهانی شدن در قرن بیستم؛ و «نظام آگاهی» مسأله این پژوهش بوده است. بنابراین با رویکردی کلان‌نگر به ایضاح دیالکتیک دو نظام «سرمایه‌داری با شیوه تولید استعماری» و «سرمایه‌داری بر اساس

اصول اقتصادی لیبرالیستی» همراه با مسأله آگاهی متناظر بر آن پرداخته‌ایم. برتری شیوه تولید مبتنی بر اقتصاد کاملاً آزاد بر شیوه تولید متأثر از روابط اقتصاد استعماری و دستاورد این برتری در ظهور عصر جهانی شدن تبیین شده است. در مسیر تاثیرگذاری اقتصادی بر دگرگونی‌های سیاسی، نظام آگاهی و دستگاه معرفتی خاص آن تولید شده است. ناظر بر این امر، تحلیل تاریخی - سیاسی نظام آگاهی و چرخش هژمونیک در نظم بین‌الملل، بدین گونه ایضاح می‌نماییم. در ابتدا، استعمار تنها یک پدیده سیاسی و اقتصادی به نظر می‌رسید. اما با دیدگاهی انتقادی، روشن می‌شود که استعمار یک پروژه معرفتی نیز بوده است. در واقع، همانطور که فوکو معتقد است؛ قدرت و دانش جدایی‌ناپذیرند. هر کدام دیگری را تولید و مشروعیت می‌بخشند. همچنین ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی نشان می‌دهد که چگونه امپراتوری‌ها با ساخت دانش درباره «دیگری» (شرق)، تصویری منفعل و نیازمند نجات از شرق می‌سازند. این تصویر، سلطه را توجیه می‌کرد و نظام آگاهی استعماری را شکل می‌داد. آنتونیو گرامشی نیز با مفهوم هژمونی فرهنگی، به این نکته اشاره کرد که سلطه تنها با زور ممکن نیست، بلکه با نهادینه کردن ارزش‌ها و روایت‌ها در ذهن مردم، از طریق نهادهایی مانند آموزش و رسانه، رضایت آگاهانه آن‌ها را کسب می‌کند. میشل فوکو نیز در تحلیل نظام‌های دانایی - قدرت، بر این باور بود که دانش همواره در پیوند با قدرت تولید می‌شود و هرگز خنثی نیست. در این چارچوب، دستگاه معرفتی به عنوان ساختاری برای تولید و توزیع این دانش، به ابزاری برای سلطه تبدیل می‌شود. این دستگاه، با خلق مفاهیمی چون توسعه، پیشرفت و عقب‌ماندگی، گفتمان‌های بین‌المللی را شکل می‌دهد و مسیر سیاست‌گذاری‌های جهانی را تعیین می‌کند.

تحولات تاریخی سرمایه‌داری نیز نقش دستگاه معرفتی را در این فرآیند پررنگ‌تر می‌کند. در دوره استعمار کلاسیک، دستگاه معرفتی بر دوگانگی‌های ذاتی گرا مانند متمدن/ وحشی استوار بود. در این دوره، مستعمره‌ها به عنوان ابژه‌هایی نادان و منفعل معرفی می‌شدند و زبان، تاریخ و هویت آن‌ها توسط دستگاه معرفتی استعماری بازتعریف می‌شد تا وابستگی فکری و فرهنگی نهادینه شود. با پایان استعمار مستقیم، استعمار نو شکل گرفت و دستگاه معرفتی جدیدی ظهور کرد که به جای برتری نژادی، بر مفاهیم «توسعه» و «مدرنیزاسیون» تأکید می‌کرد. این مفاهیم، ساختار وابستگی را در قالب برنامه‌های توسعه‌ای و نهادهای بین‌المللی بازتولید کردند. در عصر جهانی شدن اقتصادی، دستگاه معرفتی لیبرال با شعار آزادی اقتصادی و بازار جهانی، مفاهیمی مانند «شهروندی جهانی» و «جامعه باز» را ترویج کرد. این مفاهیم به ابزاری برای همسان‌سازی فرهنگی و ترویج مدل سرمایه‌داری جهانی تبدیل شدند.

اما این فرآیند یک‌طرفه نبود. در واکنش به این سلطه، دستگاه معرفتی انتقادی در جوامع پیرامونی شکل گرفت که به دنبال «مقاومت معرفتی» بود. نظریه پردازان پسااستعماری با بهره‌گیری از این دستگاه معرفتی، تلاش کردند تا جوامع پیرامونی را از ابژه بودن به سوژه‌های آگاه و کنش‌مند تبدیل کنند. همانطور که آلن تورن می‌گوید، سوژه در فرآیند مبارزه علیه ساختارهای سلطه شکل می‌گیرد. جوامع پیرامونی با تولید روایت‌های تاریخی بدیل و ایده‌های جایگزین مانند عدالت معرفتی، توانستند از ابزار دانش برای رهایی خود استفاده کنند. این دستگاه معرفتی انتقادی، ابژه‌شدگی را به سوژه‌شدگی تبدیل

می‌کند. این نظم درونی آگاهی، تجربه‌های زیستی را انتظام می‌بخشد و هویت جدیدی برای جوامع مستعمره صورت‌بندی می‌کند.

در نهایت و در نتیجه، می‌توان این پویایی را در سه لایه تبیین کرد. لایه اول، اقتصاد سیاسی است که زیربنای شکل‌گیری نظام‌های قدرت و آگاهی است. لایه دوم، قدرت نرم و هژمونی فرهنگی است که از طریق نهادها و ابزارهای فرهنگی روایت‌های هژمونیک را می‌سازد و لایه سوم، دستگاه معرفتی است که بازتاب سیاسی دو لایه قبلی است و به دو حالت آگاهی استعماری (که به ابژه‌شدگی منجر می‌شود) و آگاهی انتقادی (که به سوژه‌شدگی ختم می‌شود) تقسیم می‌شود. سرمایه‌داری در فرآیند تکامل خود، نه تنها به دنبال استخراج منابع مادی، بلکه خریدار ایده‌ها و دانش از جوامع پیرامونی نیز هست. ایده‌ها را از هر دو جامعه مرکز و پیرامون، برای مصرف و بقای خود به جذب، پردازش، گردش و مصرف وا می‌دارد. این نظام از این طریق بقای خود را تضمین می‌کند. چنین شکلی از مصرف و توزیع ایده به این سرعت و پیچیدگی، در زیست بشری، منحصر به فرد بوده و از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است. در عین حال، همین گردش دانش، زمینه‌ای برای شکل‌گیری آگاهی تاریخی در این جوامع فراهم می‌کند و به آن‌ها امکان می‌دهد تا با چالش کشیدن دستگاه معرفتی استعماری، هویت جدیدی برای خود بسازند.

### منابع فارسی

۱. استینگلیتز، جوزف. (۱۳۸۲). جهانی سازی و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، تهران: نی.
۲. اسمیت، آدام. (۱۳۵۷). ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران: پیام.
۳. امیدبخش، اسفندیار. (۱۳۸۳). اقتصاد سیاسی نظام تجارت جهانی و تجارت خارجی ایران، تهران: روزنامه ایران.
۴. بار، رمون. (۱۳۷۵). اقتصاد سیاسی، ترجمه منوچهر فرهنگ، جلد دوم، تهران: سروش.
۵. بهاگواتی، جاگدیشنا توارلعل. (۱۳۸۴). دفاع از جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. پولانی، کارل. (۱۳۹۱). دگرگونی بزرگ؛ خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما، ترجمه محمد مالجو، تهران: پردیس دانش.
۷. تورن، آلن. (۱۳۸۱). پارادایم جدید برای فهم جهان امروز، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: علمی و فرهنگی.
۸. حدیدی، جواد. (۱۳۹۴). از سعدی تا آراگون، تاثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۹. رابرتسون، رونالد. (۱۳۸۰). جهانی شدن (تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی)، ترجمه کمال پولادی، تهران: ثالث.
۱۰. ریتزر، جرج. (۱۳۹۵). جهانی شدن (بایسته‌ها)، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: چاپخش.
۱۱. سوئیزی، پل، امین، سمیر، مکداف، هری، و اریکی، جیوانی. (۱۳۸۲). جهانی شدن با کدام

- هدف، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: آگه.
۱۲. سیف، احمد. (۱۳۸۷). اقتصاد سیاسی جهانی کردن، [مجموعه مقالات]، تهران: آگه.
  ۱۳. عجم اوغلو، دارون و جیمز ای. رابینسون. (۱۳۹۳). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر، ترجمه محسن میردامادی محمدحسین نعیمی پور، تهران: روزنه.
  ۱۴. عجم اوغلو، دارون، و جیمز ای. رابینسون. (۱۳۹۴). نابرابری ملت‌ها، ترجمه حمیدرضا خطیبی، تهران: نشر هنوز.
  ۱۵. فون هایک، فریدریش. (۱۳۹۴). فردگرایی و نظم اقتصادی، ترجمه محسن رنجبر، تهران: مرکز کوپر، فردریک. (۱۴۰۳). نظریه دوقطبی سازی بر ساخته استعمارگران اروپایی شرق ستیزی و دگرستیزی و هویت سازی، ترجمه شاهین آریامنش، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
  ۱۷. کوزلک، اینهارت. (۱۴۰۱). تاریخ مفهومی؛ بنیان‌های نوین نظریه تاریخ، ترجمه عیسی عبدی، تهران: فرهامه.
  ۱۸. لائوژی، ژوزف. (۱۳۶۷). مکتب‌های اقتصادی، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: شرکت سهامی.
  ۱۹. لنین، ولادیمیر. (بی تا). آثار منتخب، ج ۱، بی جا، بی نا.
  ۲۰. لوکزامبورگ، رزا. (۱۴۰۱). درآمدی بر اقتصاد سیاسی، ترجمه آرش جلال منش، تهران: چرخ.
  ۲۱. مولر، جری زد. (۱۳۹۵). ذهن و بازار؛ جایگاه سرمایه‌داری در تفکر اروپای مدرن، ترجمه مهدی نصرالله زاده، تهران: بیدگل.
  ۲۲. نینهام، کریس. (۱۳۹۹). سرمایه‌داری و آگاهی طبقاتی: اندیشه‌های گنورگ لوکاج، ترجمه احسان پورخبری، تهران: شوند.
  ۲۳. هانت، ای. ک. (۱۳۵۸). تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
  ۲۴. والرشتاین، امانوئل. (۱۳۸۱). سرمایه‌داری تاریخی، ترجمه یوسف نراقی، تهران: قطره.
  ۲۵. وبر، ماکس. (۱۳۷۱). اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: علمی و فرهنگی.

### English References

1. Clegg, P. (2022). *The Caribbean banana trade: From colonialism to globalization*. Bristol University Press.
2. Cooper, F. (2005). *Colonialism in question: Theory, knowledge, history*. University of California Press.
3. Degli Esposti, N. (2024). What happened to neocolonialism? The rise and fall of a critical concept. *Journal of Political Ideologies*, 29(3), 371–391. <https://doi.org/10.1080/13569317.2024.2346193>

4. Ezechi, E. D. (2023). The string between neo-liberalism, neo-imperialism, and globalization. *SIST Journal of Religion and Humanities*, 3(2), 1–15.
5. Goffe, T. L. (2025). *Dark laboratory: On Columbus, the Caribbean, and the origins of the climate crisis*. Penguin Books.
6. Harvey, D. (2005). *A brief history of neoliberalism*. Oxford University Press.
7. Horvath, R. J. (1972). A definition of colonialism. *Current Anthropology*, 13(1), 45–57. <https://doi.org/10.1086/201248>
8. Kohn, M., & Reddy, K. (2023, December 8). Colonialism. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford encyclopedia of philosophy* (Winter 2023 Edition). Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/win2023/entries/colonialism/>
9. Prunier, G. (2025). *Colonialism devours itself: The waning of Françafrique*. C. Hurst & Co.
10. Schumpeter, J. A. (1942). *Capitalism, socialism and democracy*. Harper & Brothers.
11. Sommer, M. (2011). Colonies—Colonization—Colonialism: A typological reappraisal. *Ancient West & East*, 10, 183–193. <https://doi.org/10.2143/AWE.10.0.2141818>
12. Steinmetz, G. (2023). *The colonial origins of modern social thought*. Princeton University Press.
13. Stiglitz, J. E. (2002). *Globalization and its discontents*. W. W. Norton & Company.

#### Translated References to English

1. Ajamoglu, D., & Robinson, J. A. (2014). *Why Do Nations Fail? The Roots of Power, Wealth, and Poverty* (translated by Mohsen Mirdamadi Mohammadhossein Naimipour). Tehran: Rosane. **(In Persian)**
2. Ajamoglu, D., & Robinson, J. A. (2015). *The Inequality of Nations* (translated by Hamidreza Khatibi). Tehran: Hanuz. **(In Persian)**
3. Barr, R. (1996). *Political Economy* (translated by M. Farhang, vol. 2). Tehran: Soroush. **(In Persian)**
4. Bhagavati, J. (2005). *Defending Globalization* (translated by M. Karbasian). Tehran: Scientific and Cultural. **(In Persian)**
5. Clegg, P. (2022). *The Caribbean banana trade: From colonialism to globalization*. Bristol University Press.
6. Cooper, F. (2005). *Colonialism in question: Theory, knowledge, history*. University of California Press.
7. Cooper, F. (2024). *The Theory of Bipolarization Constructed by European Colonialists*,

- Orientalism, and Xenophobia and Identity Formation (translated by Shahin Aryamanesh). Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. **(In Persian)**
8. Degli Esposti, N. (2024). What happened to neocolonialism? The rise and fall of a critical concept. *Journal of Political Ideologies*, 29(3), 371–391. <https://doi.org/10.1080/13569317.2024.2346193>
  9. Ezechi, E. D. (2023). The string between neo-liberalism, neo-imperialism, and globalization. *SIST Journal of Religion and Humanities*, 3(2), 1–15.
  10. Goffe, T. L. (2025). *Dark laboratory: On Columbus, the Caribbean, and the origins of the climate crisis*. Penguin Books.
  11. Hadidi, J. (2016). From Saadi to Aragon: The Influence of Persian Literature on French Literature. Tehran: University Press. **(In Persian)**
  12. Harvey, D. (2005). *A brief history of neoliberalism*. Oxford University Press.
  13. Horvath, R. J. (1972). A definition of colonialism. *Current Anthropology*, 13(1), 45–57. <https://doi.org/10.1086/201248>
  14. Hunt, A. K. (1979). The Evolution of Economic Institutions and Ideologies (translated by Sohrab Behdad). Tehran: Pocket Books Co., Ltd. **(In Persian)**
  15. Kohn, M., & Reddy, K. (2023, December 8). Colonialism. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford encyclopedia of philosophy* (Winter 2023 Edition). Stanford University. <https://plato.stanford.edu/archives/win2023/entries/colonialism/>
  16. Kozlek, R. (2022). *Conceptual History; New Foundations of Historical Theory*, translated by Isa Abdi, Tehran: Farhameh.
  17. Lajouzy, J. (1988). *Economic Schools*, translated by Jahangir Afkari, Tehran: Joint Stock Company.
  18. Lenin, V. (No Date). *Selected works, vol. 1. Out of place: Anonymous*. **(In Persian)**
  19. Luxemburg, R. (2022). *An Introduction to Political Economy* (translated by Arash Jalal Manesh). Tehran: Charkh. **(In Persian)**
  20. Muller, J. Z. (2016). *Mind and Market: The Place of Capitalism in Modern European Thought* (translated by Mehdi Nasrollahzadeh). Tehran: Bidgol. **(In Persian)**
  21. Ninham, K. (2019). *Capitalism and Class Consciousness: The Thoughts of Georg Lukács* (translated by Ehsan Pourkhabari). Tehran: Shavand. **(In Persian)**
  22. Omidbakhsh, A. (2004). *Political Economy of the World Trade System and Iran's Foreign Trade*. Tehran: Iran Newspaper. **(In Persian)**
  23. Polanyi, K. (2012). *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time* (translated by M. Malejo). Tehran: Pardis Danesh. **(In Persian)**

24. Prunier, G. (2025). *Colonialism devours itself: The waning of Françafrique*. C. Hurst & Co.
25. Reuters, J. (2016). *Globalization (The Standstills)* (translated by A. Ghahramanpour). Tehran: Chapakhsh. **(In Persian)**
26. Robertson, R. (2001). *Globalization (Social Theories and World Culture)* (translated by K. Poladi). Tehran: Sales. **(In Persian)**
27. Schumpeter, J. A. (1942). *Capitalism, socialism and democracy*. Harper & Brothers.
28. Seif, A. (2008). *The Political Economy of Globalization [Collection of Articles]*. Tehran: Agah. **(In Persian)**
29. Smith, A. (1978). *The Wealth of Nations* (translated by S. Ebrahimzadeh). Tehran: Payam. **(In Persian)**
30. Sommer, M. (2011). Colonies—Colonization—Colonialism: A typological reappraisal. *Ancient West & East*, 10, 183–193. <https://doi.org/10.2143/AWE.10.0.2141818>
31. Steinmetz, G. (2023). *The colonial origins of modern social thought*. Princeton University Press.
32. Stiglitz, J. (2003). *Globalization and Its Problems (Nobel Prize in Economics 2001)*, translated by H. Golriz). Tehran: Ney. **(In Persian)**
33. Stiglitz, J. E. (2002). *Globalization and its discontents*. W. W. Norton & Company.
34. Sweezy, P., Amin, S., McDuff, H., & Rickey, J. (2003). *Globalization for What Purpose* (translated by Naser Zarafshan). Tehran: Agah. **(In Persian)**
35. Touraine, A. (2001). *A New Paradigm for Understanding the World Today* (translated by S. Sadeghzadeh). Tehran: Scientific and Cultural. **(In Persian)**
36. Von Hayek, F. (2015). *Individualism and the Economic Order* (translated by Mohsen Ranjbar). Tehran: Markaz. **(In Persian)**
37. Wallerstein, A. (2002). *Historical Capitalism* (translated by Yousef Naraghi). Tehran: Ghatre. **(In Persian)**
38. Weber, M. (1992). *Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (translated by Abdolkarim Rashidian). Tehran: Elmi va Farhangi. **(In Persian)**

